

نامش را شنیده ایم. ناخواسته دوستش داشته ایم. اما شاید کمتر به دنبال قصه ها و روایت هایش رفته باشیم. یا شاید آن قدر که باید در باره اش عمیق نشده باشیم. این هم می تواند از آفات تکرار باشد. خرمشهر شهر زخم خورده ما و نماد استواری و مقاومت مان است. اما چرا؟ در این نوشته تلنگری می زنیم تا کنجکاوای مان را برانگیزد که بخواهیم بیشتر بدانیم از این خرم شهر.

مهیار گل محمدی

نوجوانه



یک معرفی متفاوت از قلب خوزستان، شهر خرمشهر

رو متری دریا

خرمشهر



ایران، خوزستان، درست جایی که ابروند و کارون به هم می رسند، خرمشهر. شهری همسایه با کشور عراق - که ماجرای این همسایگی را بارها شنیده ایم. رود، اسکله، کشتی ها، بندر. خرمشهر شهری بندری. بندر یعنی تجارت. باراندازها، بارها و اجناس دست اول. پول. آبادی و آبادانی. آخرش هم می شود حسادت. حسادت جنگ راه می اندازد. جنگ، که اصلا دوست داشتنی نیست، برعکس وطن، خاک و ناموس. دفاع از آنچه که دوستش داریم، واجب است؛ حتی به قیمت جان. آن وقت خون راه می افتد بعد لاله می شود اما فقط خون زلال گل می دهد، خون بی غش، خون شهید. گل، سرسبزی، رویش و امید. امید به این که از دل میراث جنگ که خرابی هایش بیشتر است، دوباره همه چیز خرم شود.

از نوشته ها

کاش می شد همه قصه ها را نوشت تا فراموش نشود. روایت هایی کوتاه اما عزیز. مثل ماجرای آن که ماند و نرفت یا آن که همه چیزش را فدا کرد. ماجرای ۱۳ ساله و تانک. ماجرای گلوله و جان و در آخر روایت فتح. خاطرات چاپ شده از دوران دفاع مقدس کم نیست. خاطرات، همان قصه های حقیقی زیست شده. در میان این آثار و ماجراها نمونه هایی وجود دارد که رویدادها و کشمکش های آن در خرمشهر روایت می شود. مثل کتاب «دا» خاطرات خودنویسته از اولین روزهای اشغال و دفاع در برابر بعثی ها. کتاب دیگر «بوتین های مریم» روایتی از زندگی بانویی مجاهد و گفته هایش از دیدارها، امدادسانی ها و حتی ستون پنجم ها. اگر هم بخواهیم از خانواده ها و آنچه بر آنها گذشته بدانیم، می شود به کتاب «نخل های بی سر» رجوع کرد که در سال ۶۱ منتشر شد و می توان از آن به عنوان نخستین یا حتی اولین نوشته -رمان در حوزه ادبیات دفاع مقدس نام برد و چندین کتاب دیگر که هر کدام ماجرای خودش را دارد و خواندی است.



سمفونی خرمشهر

قصه شهر را این بار با موسیقی بشنویم. مجید انتظامی با سمفونی خرمشهر با سازها، دمام، ویلون، ویلون سل و... روایت می کند. از یک شهر و عزتش. این سمفونی با شکوه است.



قرار در شهر

در هر شهری همیشه جایی برای قرار هست. مثل وقتی که می خواهید عصر جمعه را به روی خودتان بیاورید. یا وقتی دنبال گذشته ها می گردید. حتی برای دور هم جمع شدن و بی بهانه خندیدن. این از هر شهری برمی آید. از شهرهای زخم خورده و پر قصه بیشتر. خرمشهر هم از این قوم است. عصرها می شود سر زده به «پل جهان آرا» یا همان پل جدید و قایق سواری کرد. همان اطراف گشت و قدم زد. وقتی هوا گرم است - مثله همه روزها - بستنی خورد. از ساندویچی ها فلافل خرید. فلافل اصل. سراغ «پل قدیم شهر» هم می شود رفت. فرقی نمی کند چه ساعتی، تنها کافی است ماجرایش را بدانید. پل، تخریب شد تا دشمن به شهر نرسد. خاطرات دفاع را هم می شود در «موزه جنگ» پیدا کرد. مفصل. با یادگاری ها. از رد تیرها روی دیوار تا مین های



ضدنفر و ضدتانک و تصاویر و تاریخ شفاهی اما زنده ترین یادگار آن روزها یعنی مسجد جامع برای قدیمی ترها یادآورنده است. از روزگاری که مسجد، پایگاه و حتی پناهگاه بود. بازار را هم نباید فراموش کرد که نبض شهر است. بخصوص بازار ماهی فروشان و ماهی های تازه صید شده ای که بر سر قیمتش چوب می زنند.

به کمک جادو

این که ما نبوده ایم، پس چطور دیده باشیم، بهانه است! یک جادویی وجود دارد. فیلم - چه سینما چه تلوزیون - جادو می کند و می تواند ما را با خودش همراه کند. وقتی که همه چیز آرام است. وقتی جنگ نیست. وقتی می شود با خیال راحت توی خیابان ها قدم زد. می شود روزهای آخر شهریور را با شوق مدرسه - اول مهر - گذراند. در اصل وقتی هنوز ۳ شهریور نرسیده و هیچ آدم نظامی ای با سیبیل روی صورتش هوای جنگ به سرش نزده. فیلم آدم را همراه می کند. وقتی صدای تیر و خمپاره گوش شهر را پر کرده و وقتی باید خانه ات را ترک کنی به امید این که شاید روزی باز به آن برگردی. فیلم آدم را با خودش همراه می کند. وقتی باز می گردی و می بینی از خانه ات جز آجرهایش چیزی نمانده است. فیلم آدم را با خودش می برد به خرمشهر در روزهایی که نبوده ایم. فیلم ها



یا سریال های مرتبط با این شهر کم نیست. می توانیم از سریال «کیمیا» و ماجرای خانواده ای در روزهای ملتهب جنگ بگوییم یا برویم در دل جنگ و فیلم «دونل» حتی می شود از گذشته ها شروع کرد و رسید به روز آزادسازی خرمشهر، مسجد جامع و دیدار یوسف و یعقوب گونه پدر و پسر در سریال «در چشم باد» یا حتی اضطراب، تعلیق و عشق را با فیلم «روز سوم» تجربه کرد. از این دست کم نیست. چرا که ماجراهای بکر و نشنیده ای هنوز وجود دارد و به مرور تصویر می شود.

دریا قلی

نه نظامی بود و نه حتی مذهبی و انقلابی. شاید هم تا کمی پیشتر خوشنام هم نبود. اما رکاب زد و خطر کرد تا بگوید خبری شده. آدم هایی دارند می آیند توی شهر که هیچ جوهره شهر هضم شان نمی کند. رکاب زد، چون اهل همین خاک بود. خطر کرد برای حفظ آنچه دوستش داشت.



عملیات بیت المقدس

دفاع. آن هم این همه روز. با دستان خالی و یک مشت جوان جنگ ندیده و بی تجربه اما خیلی زود، رزم دیده می شوند و عملیاتی صورت می گیرد به نام «بیت المقدس» تا خرمشهر باز پس گرفته شود.

به خرمشهر خوش آمدید
جمعیت ۳۶ میلیون نفر

WELCOME TO
KHORRAMSHAHR
POPULATION : 36 MILLIONS

